



حسین برادران فرا بازدیدکنندگان در کنار مقبره حکیم توس ایستاده اند و با جان و دل به اشعار حماسی و پرصلابت شاهنامه که از زبان نقال بیان می شود، گوش می دهند. شاهنامه خوانی که به پایان می رسد، صدای تشویق و کف زدن های پشت سرهم در فضای آرامگاه می پیچد. در میان این تشویق ها احساس رضایت و خوشحالی نقال خبره و با تجربه آرامگاه فردوسی از همه جالب تر است. نقال روایت ما داستانی عمیق با آرامگاه دارد، داستانی که او را پایبند این مجموعه کرده است.

عیسی صادق زاده، هم جواری با مجموعه تاریخی و فرهنگی آرامگاه فردوسی را ۲۸ سال قبل به عنوان کارگر و نیروی خدماتی شروع کرده و حالا مدتی است که افتخار شاهنامه خوانی در این مجموعه را دارد. برای رسیدن به این مهم، مسیری سخت را طی کرده است تا به آنچه عشق اوست برسد. در آستانه ۲۵ اردیبهشت، روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی پای صحبت های آقا عیسی می نشینیم و او از خاطرات سال های خدمت در آرامگاه حکیم توس می گوید.

عیسی صادق زاده که ۲۸ سال قبل با عشق به شاهنامه، راهی مشهد شد حالا با نامی خوش در آرامگاه حکیم توس شناخته می شود

## خادم فردوسی

ما را در وضعیت متفاوتی قرار داد. بعد از اینکه خودمان را از این داغ جمع و جور کردیم، تصمیم گرفتیم راهی مشهد شویم. بعد از زیارت امام رضا (ع)، سوار بر ماشین، برای زیارت مقبره فردوسی راهی شهر توس شدیم. در طول مسیر برای دیدن آرامگاه لحظه شماری می کردم و اشعاری از شاهنامه را که هنوز حفظ بودم، می خواندم.

بالاخره لحظه دیدار برای آقا عیسی فرارسید؛ «جلو آرامگاه که رسیدم، از لابه لای شاخ و برگ درختان متراکمی که آنجا بود، بنای سنگی و رفیع آرامگاه را که دیدم، به یاد پدرم افتادم. خیلی دوست داشت که آرامگاه فردوسی را ببیند. حال آن روزم عجیب بود. خوشحال از دیدن این بنا بودم و حسرت ابدی پدرم برای سفر به این آرامگاه بر دلم غم می گذاشت.»

### اشعار فردوسی ضامن کارم شد

صادق زاده که به قول خودش در همان دیدار اول پاگیر توس شده بود، دیگر نتوانست از آنجا دل بکند و در همان محدوده ساکن شد. آقا عیسی تعریف می کند: «باینکه به دنبال خانه ای در مشهد بودم، اقامت در آنجا فراموش کردم. همان روز بلافاصله خودم را به اولین بنگاه معاملات ملکی توس رساندم و بیک خانه در شهر توس کرایه کردم و وسایلم را به آنجا بردم و الان ۲۸ سال از آن زمان می گذرد. او بعد از سکونت در شهر توس، هر روز سری به آرامگاه می زد و برای حضور ثابت در این مجموعه پیگیری زیادی انجام داد که بتواند در آرامگاه مشغول به کار شود. خودش می گوید: در همان رفت و آمدهای روزانه با دوسه نفر از سرکارگرهای مجموعه باغ فردوسی که مسئول کارگران و نیروهای خدماتی بودند، آشنا شدم و به صورت موقت چند روزی را در باغ مشغول به کار شدم. کارم که تمام شد، عذرم را خواستند. اصرار کردم که همین جا بمانم. حتی گفتم اگر دستمزد کم باشد یادیر بدهند، اشکالی ندارد. مسئولان آرامگاه با دیدن اصرارم و بعد از آنکه اشعاری از شاهنامه را که حفظ بودم، برایشان خواندم با استفاده موقت موافقت کردند. اشعار فردوسی که به دلیل علاقه ام به فردوسی حفظ بودم، ضامن کارم در آرامگاه شد.»

### نشستن پای نقالی های شبانه پدر در روستا

عیسی صادق زاده اصالتی بیرجندی دارد و ۶۲ سال قبل در روستای ارویج به دنیا آمد. در سال های کودکی او که رادیو و تلویزیون در دسترس همه نبود، شاهنامه خوانی تنه راه گذاران اوقات فراغت در شب های بلند زمستان بود. صادق زاده می گوید: تنه شاهنامه خوان روستای ما مرحوم پدرم بود. علاقه او به فردوسی و شاهنامه جالب بود. شب هایی در طول سال بود که بیست سی نفر از اهالی روستا در خانه ما جمع می شدند تا شاهنامه خوانی پدرم را بشنوند.

نقال زاده بیرجندی، تعریف جالبی از شاهنامه خوانی پدر دارد: «او یک شاهنامه خوان عادی نبود که بنشیند و اشعار را بخواند. یک نقال حرفه ای بود که اشعار زیادی از شاهنامه را حفظ بود و با تغییر صدا و حرکات دست و صورت و قدم زدن، چنان شور و حالی به مجلس می داد که برای کودکی به سن و سال من، صحنه نبرد مجسم می شد، گویا صدای ضربه شمشیرها را می شنیدم.» همان زمان ها بود که به یمن اجراهای پدر، مهر شاهنامه و داستان هایش به دل آقا عیسی نشست و از همان زمان، چند داستان حماسی را حفظ کرد.

### اولین سفر به مشهد و حسرت دیدن آرامگاه فردوسی

آقا عیسی در کنار علاقه به شاهنامه خوانی، اشتیاق زیادی به دیدن آرامگاه فردوسی پیدا می کند. در اولین سفری که به مشهد دارد، تلاش می کند که آرامگاه را ببیند اما بخت با بچه بیرجندی نیست. او با یادآوری آن روزها تعریف می کند: در هفده سالگی همراه خانواده برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد آمدم. قبل از آن می دانستم که آرامگاه فردوسی در مشهد است. در چند روز زیارت حرم، از چند نفری پرسیدم که چطوری می توانم به آرامگاه فردوسی بروم. هیچ کدام جواب درستی ندادند. همه می گفتند آرامگاه بیرون از شهر است و باید با ماشین شخصی بروی. به هر حال هر چه تلاش کردم، سفر آرامگاه فردوسی نصیبم نشد و با نارا حتی و غصه به بیرجند برگشتم.

### آرزوی دیدن آرامگاه، برای پدرم ابدی شد

پیوندی دلی که از سن کم در ذهن آقا عیسی با فردوسی و آرامگاهش گره خورده بود، بالاخره او را به توس کشاند. با فوت پدر و نبودن شغل مناسب در روستای پدری، او در همان سن جوانی، راه مرکز استان را در پیش گرفت. آقا عیسی تعریف می کند: فوت ناپهنگام مرحوم پدرم، آقا محمد صادق زاده،

